



حکومت پهلوی

چگونه رضاخان، رضاشاه شد و رئیس‌جمهور نشد؟

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی

انتشار: ۶ شهریور ۱۳۹۴ | ۱۰ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

روی کار آمدن رضاخان و استقبال مردم از سردار سپه، یکبار دیگر اولویت ایرانیان را معرفی کرد؛ نخست امنیت و بعد آزادی‌خواهی و مشروطه‌طلبی. سر و کله رضاخان‌ها هم دقیقاً زمانی در تاریخ ما پیدا شده که کشور مبتلا به امراض کشنده آشوب، تجزیه و ناامنی بوده است. قزاق چکمه پوش نیز در شرایط بی ثباتی، خود را ناجی ایران و منادی امنیت خواند. زمانی که اقوام به جان هم و همه شان به جان حکومت مرکزی افتاده بودند؛ کردهای آذربایجان غربی، شاهسون‌های شمال آذربایجان و عشایر کهکیلویه فارس، کردهای سنجابی کرمانشاه، قبایل بلوچ

پارسیان دژ / حکومت پهلوی



روی کار آمدن رضاخان و استقبال مردم از سردار سپه، یکبار دیگر اولویت ایرانیان را معرفی کرد؛ نخست امنیت و بعد آزادی خواهی و مشروطه طلبی. سر و کله رضاخان ها هم دقیقا زمانی در تاریخ ما پیدا شده که کشور مبتلا به امراض کشنده آشوب، تجزیه و ناامنی بوده است. قزاق چکمه پوش نیز در شرایط بی ثباتی، خود را ناجی ایران و منادی امنیت خواند. زمانی که اقوام به جان هم و همه شان به جان حکومت مرکزی افتاده بودند؛ کردهای آذربایجان غربی، شاهسون های شمال آذربایجان و عشایر کهکیلویه فارس، کردهای سنجابی کرمانشاه، قبایل بلوچ جنوب شرق و ایلات لر جنوب غرب، ترکمن های مازندران، کردهای شمال خراسان و اعراب حامی شیخ خزعل در جنوب.

رضاخان و سیدضیا نیز به این خواست عمومی توجه داشتند و در اعلان تشکیل حکومت خود اظهار داشتند که با پایان دادن به تجزیه داخلی، انجام دگرگونی های اجتماعی



و نجات کشور از اشغال بیگانگان، عصر احیای ملی را آغاز می کنند. هر چند محققان و مورخان معتقدند باید عوامل دیگری را در تغییر نگرش و فروکش کردن شور آزادی خواهی و مشروطه طلبی مردم در نظر گرفت، گرچه شکست مشروطه و پیامدهای ناگوار آن در این تغییر فکری موثر بود، ولی نباید از موج پیدایش گفتمان های نخبه گرا در اروپای این دوره غافل شد؛ موجی که عاقبت پیدایش دولت های فاشیست در فاصله بین دو جنگ جهانی را در پی داشت. روشنفکران جوان ایرانی نیز که همواره نگاهی به غرب

داشتند از تاثیرهای این موج بی نصیب نماندند. (اسلام سیاسی در ایران، سید محمد علی حسینی زاده) البته باید یادآور شد با افول مشروطه، رهبری اجتماعی و سیاسی از علما به روشنفکران جوان منتقل شده بود. نظریه مشروطه را عالمان دینی بسط داده بودند اما با تغییر شرایط و با کنار رفتن آنان، روشنفکران جوان سرخورده از مشروطه، سردمداری تفکر سیاسی را به عهده گرفته بودند. غرب، سکولاریسم، دیکتاتوری مصلح و ناسیونالیسم، مهمترین نشانه های گفتمان این روشنفکران بود. مجله کاوه، مهمترین ارگان روشنفکری این دوره نیز به تبلیغ این اصول می پرداخت و «استبداد منور» را به عنوان تنها راه حل مشکل های موجود تلقی می کرد. در یکی از مقالات این روزنامه آمده است: «راه های پیش روی ایران یکی استبداد منور، مثل پطرکبیر و میکادوی ژاپن است و یا استبداد سنتی و یا مشروطه که مشروطه امکان پذیر نیست و شق اول اولویت دارد.» توجه به جمله "مشروطه که امکان پذیر نیست"، گویای همه چیز و روشن کننده تمامی شرایطی است که در آن شرایط رضاخان تبدیل به رضاشاه می شود.

ایرانشهر از دیگر مجله های روشنفکری آن زمان که کاظم زاده ایرانشهر در برلین آن را منتشر می کرد و در آن روشنفکرانی همچون قزوینی، رضازاده شفق، رشید یاسمی، اقبال آشتیانی، مشفق کاظمی و پورداوود قلم می زدند، مشابه نظر فوق و در حمایت از «دماغ مصلح» یا «دیکتاتور منور» می نویسد: «یک نفر مصلح، یک دماغ منور و فکر باز لازم است که هر روز صبح به زور درب منزل ما را جاروب کند، چراغ کوچه های ما را به زور روشن کند، وضع لباس ما را به زور یک نواخت نماید. معارف ما را به زور اصلاح کند. از فتنه های مجلس ملی ما به زور جلوگیری کند، دربار سلطنتی ما را به زور اصلاح و تصفیه نماید، عمله خلوت آن را به زور از اشخاص منورالفکر بگمارد، مستخدمین بی هنر ادارات را به زور اخراج نماید، چرخ ادارات را به زور به راه بباندازد، مداخلات روحانیان را در امور سیاسی و سیاسیون را در امور روحانی به زور جلوگیری نماید، مجلس شورا را به زور به اشخاصی انتخاب نماید که فیما بین انستیتو پاستور و اصطبل و قهوه فرق گذارند. فقط یک دیکتاتور مصلح نیاز است که به زور، سعادت و ترقی را بر ما تحمیل نماید.» در این مقاله نیز تعدد عبارت "به زور" قابل توجه است، بطوریکه در کمتر از ده سطر، بیشتر از ده بار این واژه تکرار شده است و جالب آنکه در آخر، مجلس هم از این توصیه نویسنده بی نصیب نمی ماند و آرزو می کند تنها نهاد انتخابی کشور، «به زور» به دست «دیکتاتور مصلح» تعیین شود. اما نکته جالبتر آن که نویسنده این نوع مقاله ها، نظامیان و خان و خانداده ها نیستند بلکه روشنفکرانی هستند که علی القاعده می بایست پاسخ دهندگان به این مقالات باشند.

در چنین فضایی است که رضاخان در آبان ۱۳۰۴ تشکیل مجلس موسسان سلسله قاجار را خلع کرد و خود بر تخت سلطنت نشست و در فروردین ماه سال بعد رضاخان با لباس نظامی و جواهرات سلطنتی، به شیوه سرمشق خود، ناپلئون تاجگذاری کرد و خود را شاهنشاه ایران خواند و تبریزی ها که در برقراری مشروطه مجاهدان و سرداران بزرگی را فدا کرده بودند با مخابره تلگرافی به تهران تهدید کردند که آذربایجان از ایران جدا می شود مگر آن که مجلس رضا پهلوی را جایگزین احمد شاه سازد. لازم به ذکر است در همین فضا، افرادی چون مصدق مخالف این امر بودند و اظهار می داشتند: «رضا پهلوی نخست وزیر و فرمانده نظامی ممتازی است اما هرگونه سمت جدیدی او را به صورت تهدیدی برای مشروطه نوپا در می آورد» اما این مخالفت ها در جمهوری خواهی رضاخان، به گونه ای دیگر مطرح بود و کسانی چون عشقی و عارف که پیشتر در مدح رضاخان می گفتند و می سرودند، جمهوری رضاخانی را قلابی خواندند. در مجلس (مجلس پنجم) نیز اقلیتی به رهبری مدرس حضور داشتند که مخالف رضاخان و طرفداران

وی بودند.

رضاخان متأثر از مصطفی کمال در ترکیه سعی در تغییر جامعه سنتی و پیگیر نوسازی غربی داشت و مدل جمهوری را برای تحقق این اهداف مناسب می‌دانست. اما به نظر برخی از مورخان (پرواند آبراهامیان) مصطفی کمال و رضاخان از یک جنبه مهم با هم تفاوت داشتند. مصطفی کمال آگاهانه پشتیبانی پرشور روشنفکران را به سوی حزب جمهوری خواه سوق داد در حالیکه رضاشاه نتوانست جمهوریت و فایده و ضرورت آن را درست تبیین کند، به همین دلیل از ابتدا نسبت به جمهوری رضاخانی بدبینی به وجود آمد و برخی آن را طرح انگلیسی می‌دانستند و برخی آن را زمینه ساز دیکتاتوری. ملک الشعرا بهار که خود در بحث جمهوری خواهی در مجلس پنجم جزء اقلیت محسوب می‌شد، معتقد بود: «موافقت سردار سپه با جمهوری، اسباب تردید مردم شده است و مردم نتیجه چنین جمهوری را دیکتاتوری رضاخان می‌بینند.» (تاریخ مختصر احزاب سیاسی) اقلیت مجلس به دلیل اعتقادی که به مشروطیت و قانون اساسی داشتند و رژیم مشروطه را با توجه به اوضاع آن روز کشور مناسبتر از جمهوری می‌دانستند، با جمهوری رضاخانی به مخالفت پرداختند و تغییر رژیم مشروطه به جمهوری را غیر ضروری می‌دانستند. از نظر مخالفان، مشروطه برای ایران کافی و وافی و حمایت از آن به منزله حمایت از آزادی بود. به اعتقاد آنان کسانی که واقعاً طالب پیشرفت و آزادی ایران بودند می‌بایست تلاش خود را در راستای تکامل و اجرای کامل مشروطیت و قانون اساسی به کار گیرند، نه اینکه درصدد انهدام آن برآمده و به تبلیغ جمهوریت بپردازند.

البته اتفاق دیگری در مجلس پنجم رخ داد که در جریان شکست جمهوری رضاخانی موثر بود و آن سیلی حکایت دار حسین بهرامی به مدرس بود، سیلی ای که جریان را تغییر داد و افکار عمومی را به نفع اقلیت میل داد. دعوایی که بر سر اعتبار نامه میرزا هاشم آشتیانی از رهبران اقلیت آغاز شد. مدرس در دفاع از آشتیانی و در پاسخ به اکثریت، تدین عضو فراکسیون تجدد را مخاطب قرار داد و گفت تدین می‌کوشد جنگ بیرون از مجلس را که عبارت از جمهوری خواهی است و همه تلاش‌ها و سینه چاک کردن‌ها برای آن است، به درون مجلس بکشاند. تدین هم تمام حرف‌های مدرس را اشتباه دانست و تاکید کرد که وی حرف‌های خصوصی خود را مطرح می‌کند و او باید سخنان خود را پس بگیرد. مدرس نیز برداشت‌های تدین را غلط ارزیابی کرد و گفت اگر انتخابات تهران مشکل داشته باشد، به دلیل اینکه دارای یک رویه مشخص است به همه نمایندگان پایتخت مربوط می‌شود نه به شخص آشتیانی. در این هنگام تدین با تحکم گفت نوبت تو نیز به زودی فرا می‌رسد. مدرس پاسخ داد که بنده و آشتیانی و صدتن امثال بنده فدای این جنگ‌های بیرونی می‌شویم. در پی ادامه بحث، تدین از صندلی خود بلند شد تا از مجلس خارج شود و با اشاره او فراکسیون تجدد و نیز موتمن الملک، رئیس مجلس از جا برخاست و مجلس را به تنفس فراخواند. پس از آنکه جلسه تعطیل شد، نمایندگان فراکسیون‌ها به اتاق‌های فراکسیون خود رفتند. اما مدرس به عنوان سخنگوی اقلیت، باقی مانده نطق خود را در اتاق تنفس ایراد کرد و ظاهراً به دلیل حمله ای که به رضاخان کرد، بهرامی در حالی که نمایندگان فراکسیون‌های مختلف در حال بحث و تبادل نظر بودند، به تحریک تدین، سیلی محکمی به صورت مدرس نواخت که از شدت آن عمامه مدرس بر زمین افتاد. به تعبیر حسین مکی، «صدای این سیلی مانند رعد در تهران و اطراف آن منعکس و پراکنده شد.»

به موازات مبارزات پارلمانی علیه جمهوری خواهی رضاخانی، نویسندگان و شعریایی بودند که تمام همت خود را صرف روشن ساختن ابعاد مختلف این طرح می‌کردند. بخش عمده ای از آنان پشت پرده اعلام جمهوریت از سوی رضاخان

را انگلستان می دانستند و این نوع جمهوریت را هموار کننده راه نفوذ بیگانه تلقی می کردند. از شاخص ترین آثار در این حوزه نثرها و نظم‌های میرزاده عشقی است که در یکی از اشعار خود می گوید:

حقیقت بارک الله چشم بد دور مبارک باد این جمهوری زور

از این پس گوشها کر چشمها کور چنین جمهوری بر ضد جمهور

ندارد یاد کس در هیچ اعصار نباشد هیچ در قوطی عطار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

...

از این افکار ماخلیائی به مجلس اکثریت شد هوائی

«تدین» کرد خیلی بی‌حیائی بیک دم بین افرادش جدائی

فتاد از یک هجوم نابهنجار از آن سیلی که خورد آن مرد دین‌دار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

در مجموع در جریان جمهوری‌خواهی حجم وسیع مخالفت‌ها تا حدی بود که رضاخان متوجه شد اقلیت قوی مجلس، برخی از روشنفکران، علما و عموم مردم به تبع علما با جمهوری مخالفند، لذا عقب نشینی کرد و اعلام کرد که هدفش همواره حفظ اسلام و رعایت احترام روحانیت بوده و هست و بنا به خواست علما و طی دیداری که رضاخان در ۶ فروردین ۱۳۰۳ با تعدادی از علما و مراجع داشت، قول لغو طرح جمهوری را داد و پس از آن تقاضا کرد که دیگر در اطراف این موضوع سخنی گفته نشود. علما نیز در مقابل، با صدور بیانیه ای از او تشکر کردند. در این جریان، اعتبار رضاشاه بویژه پس از درگیری سربازان با مردم معترض در بیرون از مجلس، به شدت خدشه دار شد و او برای مدتی ناامیدانه با حالت قهر به رودهن رفت ولی پس از آشوبی که طرفدارانش به راه انداختند، نمایندگان مجلس با احترام او را از رودهن بازگرداندند و با اکثریت بالایی دوباره به نخست وزیری‌اش رای دادند. دریافت تصویر امام علی و تبلیغاتی که پشتیبانان رضاخان به راه انداختند، در بازسازی اعتبار و آبروی خدشه دار شده او بسیار موثر افتاد و مقبولیت او را افزایش داد.

نکته پایانی این که امروز برخی از صاحب نظران معتقدند که مخالفت‌ها با جمهوری‌خواهی رضاخانی نه تنها نفعی برای ما نداشت بلکه طرح شعار جمهوریت را به بیش از نیم قرن به تعویق انداخت. اما نکته جالب توجه در این خصوص بخشی از خاطرات عین‌السلطنه (قهرمان میرزا سالور) است، که خود از مخالفان جمهوری رضاخانی بود. او ضمن قلبی خواندن غائله جمهوری رضاخانی و حامیان انگلیسی او و با اشاره به ناکامی آن، از مردم کشور تمجید می کند که موجبات عقیم ماندن این طرح ایدائی را فراهم آوردند. سپس پیرامون این جمهوری‌خواهی کذابی می‌نویسد: «این وقایعی را که من تا اینجا از این نهضت دروغی جمهوری نوشتم اگر در یک کتابی که از صد سال قبل

تحریر می‌شد، بود و ما امروز می‌خواندیم چه می‌گفتیم، جز آن که به همچو مملکتی، به همچو ملتی، به همچو بزرگ و کوچکی طعن و لعن نمائیم. چیز دیگری شایسته آن مملکت و آن قوم بود؟ حالا هم ای کسانی که بعدها این وقایع را می‌خوانید (قرائت می‌کنید) به شما اجازه می‌دهیم و حلال می‌کنیم که هر چه دشنام و فحش و سقط و بداهت درباره ما بگوئید ما سزاوار آن هستیم.»

سایت تاریخ ایرانی

این مقاله بر گرفته از سایت مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

<http://www.ir-psri.com/Show.php?Page=ViewArticle&ArticleID=1246>

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «چگونه رضاخان، رضاشاه شد و رئیس‌جمهور نشد؟»، پارسیان دژ، ۱۳۹۴.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وب‌سایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<https://parsiandej.ir/articles/1682/pdf/چگونه-رضاخان-رضاشاه-شد-و-رئیس-جمهور-ن.pdf>

آخرین ویرایش مقاله: ۱۲ مرداد ۱۴۰۵